

لوح نصیر

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



﴿ هُوَ الْبَرِيُّ الْأَبِيُّ ﴾

بنام خداوند یگانه توحید و تفریده قلم اعلی لا زال بر اسم احمای خود متحرک و جاری و آتی از فیوضات لا بدایات خود ممنوع و ساکن نه و نسیم فضلیه از مکن احمیه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هبوب بوده و خواهد بود فتعالی من هذا النسیم که اقرب من حین محبوبان حجات غفلت و نمود را بمقرّ قدس وحدت و شهود کشاند و علیلان صحرای جهل و نادانیرا اقرب من لمح البصر بمنظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است رساند سبل هدایتش از هیچ سالکی مستور نشده و طرق عنایتش از هیچ قاصدی ممنوع نگشته و لکن چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمانرا اخذ نماید مع آنکه از نسیم قدس الهیه در گیرند و با جمال عزّ صمدانیه در محاربه و ستیز لحاظ الله در فوق رؤس ناظر و احدی بان ملتفت نه و ملکوت الله ما بین یدی مشهود و نفسی بان شاعر نه بسا نسایم رحمن که از مکن عزّ سبحان در سحرگاهان بر محتجبان مرور نموده و کلّ را در غفلت از جمال منان بر بستر نسیان غافل یافته و بمقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته هرگز فیض از مکن جودم منقطع نشده و فضل از مخزن کرم مسدود نیامده ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط و در قبضه اقتدارم کلّ اشیاء مقبوض و اسیر و لکن این فضل لا نهاییه و کرم لا بدایه کسانیرا اخذ نماید که در ظلّ تربیت پیده ملکوت کلّ شیء در آیند و در فضای روحانی سبقت رحمت کلّ شیء مقرّ نمایند ملاحظه در حبه نمائید که اگر بدست تربیت مظاهر اسماء در اراضی طیبه جیده مبارک که زرع شود البته سنبلات عنایت و اثمار عرفان و حکمت الهی از او بنفسه لنفسه ظاهر و مشهود گردد و لکن اگر در اراضی جرزه غیر مرضیه مطروح شود ابدای ثمری و اثری از او بوجود نیاید کذلک قدر من لدن عزیز قدیر چنانچه این مقامات بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است و ضوح این سبیل محتاج بدلیل نه چه که ببصر مشاهده گردد و بنظر ظاهر ملاحظه شود لذا اگر کلّ ممکنات خود را از بدایع فضل الهیه و تربیت



ORIGINAL

سلطان اُحدیه محروم و ممنوع نمایند باسی بر هبوب اریاح فضلیه نبوده و نخواهد بود چه که خود خود را از سحاب رحمت و مکرمت صمدانیه ممنوع نموده اند و محتجب گشته اند پس جهدی باید که خود را در ظلّ سدره ربّانی کشانی تا از اثمار فضل غیر متناهی مرزوق گردی قسم بآفتاب معانی که ایوم کل از او محتجب مانده اند که اگر جمیع ممکنات بیقین صادق در ظلّ این شجره مبین در آیند و بر حبّش مستقیم گردند هر آینه کلّ بخلع مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مخلّع و فایز آیند و لا یعقلُ ذلک إلاّ الذین انقطعوا عن کلّ من فی السموات و الأرض و هربوا من أنفسهم الی نفس الله المهیمن القیوم حال ملاحظه نمائید اگر نفسی خود را از این نیسان سحاب ربّانی محروم نماید و بکلمات لا یسمن و لا یغنی قناعت کند چگونه لایق این فضل عظمی و عطیه کبری گردد لا فو نفسی الحقّ لن یتحقّق بذلک إلاّ عباداً مکرمون

ای نصیر ای عبد من تالله الحقّ غلام روحی با رحیق اُبهی در فوق کلّ رؤس ایوم ناظر و واقف که کرا نظر بر او افتد و من غیر اشاره از کف بیضایش أخذ نموده بیاشامد و لکن هنوز احدی فایز باین سلسال بی مثال سلطان لا یزال نشده إلاّ معدودی و هم فی جنّة الأعلی فوق الجنان علی سرر التّمکین هم مستقرون تالله لن یسبقهم المرایا و لا مظاهر الأسماء و لا کلّ ما کان و ما یكون إن أتم من العارفين ای نصیر این نه ایامیست که عرفان عارفین و ادراک مدرکین فضلشرا درک نماید تا چه رسد بغافلین و محتجبین و اگر بصر را از حجابت اکبر مطهر سازی فضلی مشاهده نمائی که از اول لا اول الی آخر لا آخر شبه و مثل و ندّ و نظیر و مثال از برایش نه بینی و لکن لسان الله بچه بیان ناطق شود که محتجبان درک او نمایند و الأبرار یشربون من رحیق القدس علی اسمی الأبهی من ملکوت الأعلی و لم یکن لدونهم من نصیب

باری نامه تو بمقرّ اقدس وارد و ناله و حنین تو مسموع آمد در اول مکتوب این عبارت مذکور بود

گر چه دورم بظاهر از بر تو إنما القلب و الفؤاد لَدیک

بدانکه در ظاهر هم دور نبوده بلکه تو را بهیچلی مبعوث نمودیم و امر بدخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فایز بورود در مدینه قدس صمدانیه و مقرّ عزّ رحمانیه نشده حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور بدخول و لکن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده تالله الحقّ در کلّ حین تو و أمثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقّف و بعضی در عقبه اسماء محتجب پس بشنو ندای منادی عظمت را که در کلّ حین از کلّ جهات تو را و کلّ اشیا را ندا میفرماید که تالله الحقّ

قد ظهر مُنْزِلُ الْقَدَرِ فِي الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ وَ ظَهَرَ مَا لَا ظَهَرَ إِذَا أَخَذَتْ الزَّلْزَالُ مَظَاهِرَ الْأَسْمَاءِ وَ كُلٌّ مِنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ أَكْثَرُهُمْ كَفَرُوا ثُمَّ نَفَرَ قَلِيلٌ يَا قَوْمِ تَاللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمَحْبُوبِ قَدْ كَسَفَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ اضْطَرَبَ الْقَمَرُ لِأَنَّ بَحْرَ الْأَعْظَمِ تَمَوَّجٌ فِي ذَاتِهِ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الْأَكْبَرِ يَا قَوْمِ فَاعْرِفُوا قَدْرَ تِلْكَ الْأَيَّامِ لِأَنَّ فِيهَا جَرَى السَّلْسِيلُ وَ التَّنْسِيمُ ثُمَّ هَذَا الْكُوْثَرُ الْمُقَدَّسُ الْأَطْهَرُ إِذَا وَلَّوْا وَجُوهَكُمْ إِلَيْهِ وَ لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى كُلِّ مَعِينٍ كَدَّرَ بِأَيْنِ نَدَايِ خَوْشِ رَبَّانِي وَ نَعْمَهُ قَدَسَ سُبْحَانِي كَهْ دَرِ كُلِّ حِينٍ بِأَبْدَعِ الْحَانَ نَاطِقٍ وَ مُغْنِيٍّ اسْتِ أَحَدِي دَرِ نَفْسِ خُودِ مُسْتَشْعِرِ نَشْدِهِ إِذَا قَدْ عَمَّتْ كُلُّ ذِي عَيْنٍ وَ صَمَّتْ كُلُّ ذِي أُذُنٍ وَ بَكَتْ كُلُّ ذِي لِسَانٍ وَ احْتَجَبَ كُلُّ ذِي قَلْبٍ وَ جَهَلَ كُلُّ ذِي عِلْمٍ وَ مُنِعَ كُلُّ ذِي عِرْفَانٍ إِلَّا مِنْ آيِدِهِ اللَّهُ بِفَضْلِهِ وَ انْقَطَعَ عَنِ الْعَالَمِينَ

ای نصیر در ظهور اولم بکلمه ثانی از اسمم بر کل ممکات تجلی فرمودم بشأنیکه احدی را مجال اعتراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را برضوان قدس بیزوالم دعوت فرمودم و بکوثر قدس لا یزالم خواندم مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال ظاهر بشأنیکه لَنْ یَحْصِيَهُ إِلَّا اللَّهُ تَا انکه بالآخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و برصاص غلّ و بغضاء مجروح ساختند تا انکه روحم برفیق اعلی راجع شد و بقمیص اُبهی ناظر و احدی تفکر نمود که بچه جهت این ضرّ را از عباد خود قبول فرمودم چه که اگر تفکر مینمودند در ظهور ثانیم باسمی از اسمایم از جمالم محتجب نمیمانند این است شأن این عباد و رتبه و مقام ایشان دَعْ ذَکَرَهُمْ وَ مَا یَجْرِي مِنْ قَلْبِهِمْ وَ یُخْرِجُ مِنْ فِہِمُ بَا انکه در جمیع الواح بیان جمیع عبادم را مأمور فرمودم که از ظهور بعدم غافل نمانند و بحجبات اسماء و اشارات از ملیک صفات محتجب نگردند و حال تو ملاحظه کن که باحتجاب هم کفایت نشده چه مقدار از احجار ظنون بر شجره عرّ مکنون من غیر تعطیل و تعویق انداخته‌اند و باین هم کفایت ننوده تا انکه اسمی از اسمایم که بحرفی او را خالق فرمودم و بنفحه حیات بخشیدم بخاربه بر جمالم برخواست تَاللَّهِ الْحَقِّ بَانْکَارِ وَ اسْتِجَارِي بِجَمَالِ مُخْتَارِ مَعَارِضِهِ نَمُودَ کَهْ شِبْہِیْ اَزِ بَرای آن متصور نه و مع ذلک نظر بانکه ناس را بی بصر و بی شعور فرض نموده و جمیع عقول را معلق برد و قبول خود دیده فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مدائن الله اشتہار دهد که شاید باین وساوس و حیل ناس را از علة العلل محروم سازد مع انکه اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس واحد منهما الذی سمی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القصوی و الآخر الذی سمی بالکلیم کان موجودا حیثند بین یدینا باری بیان را از این مقام منصرف نمودیم چه که حیف است قلم تقدیر باین اذکار تحریر نماید حال تو راجع شو بمنظر اکبر در اقلّ من حین و خود را بین یدی ربّ العالمین ملاحظه کن و تفکر در این ظهور منیع مبذول دار و هم چنین بطرف حدید در حجج مرسلین ملاحظه کن و بشطر انصاف ناظر شو که این عباد بچه مؤمن شده‌اند که الیوم فوق آنرا ببصر ظاهر ملاحظه ننوده‌اند اگر بظهور آیات آفاقیّه و انفسیّه بمظاهر

أحديّه موقن گشته‌اند تالله قد ملئت الآفاق من تجليات هذا الإشراق بشأنیکه أهل ملل قبل شهادت
 دهند تا چه رسد بأهل سبل هدايت و این قدرت مشهود را جز منکر عنود نفسی انکار ننماید و اگر آیات
 منزله ناظرند قد أحاطت الوجود من الغيب و الشهود و بشأنی از غمام فضل آمریّه و سحاب فیض أحديّه
 هاطل که در یکساعت معادل الف بیت نازل و اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد من فی البلاد نمیشد
 البتّه اذن داده میشد که کلّ بین یدی عرش أعظم حاضر شوند و نفحات روح القدس اکرمرا ببصر
 ظاهر مشاهده نمایند عجب است از این عباد غافل نابالغ که در این مدت که شمس جمال ذوالجلال در
 وسط زوال مشرق و لائح بوده احدی ببصر خود ناظر نشده و بنفس خود مستشعر نگشته و این غفلت
 نبوده مگر آنکه جمیع خود را بحجبات غلیظه اوهام از عرفان ملیک علام منع نموده‌اند و بأوهن البيوت
 از مدینه طیبه محکمه صمدانیّه محروم مانده‌اند ای عباد از سراب وهم کدره بمنبع معین یقین ربّ العالمین
 بشتابید و در شاطئ کوثر رحمةً للقریبین مقرر نمائید و بگو ای قوم قدری بشعور ائید و جمال علیّ اعلیٰ را
 مرّةً آخری در هواء بغضاء معلق مسازید و روح را بر صلیب غلّ مزینید و یوسف اُبهی را بحبّ حسد
 مبتلا مکنید و رأس مطهر مبین را بسیف کین مقطوع مسازید و دیار بیدار مگردانید تالله قد ورد علیّ
 کلّ ذلک و لکنّ النَّاسَ هم لا یشهدون باری در کلمات قدسم و اشارات اُنسم لحظات عنایت بدوستانم
 ناظر و در حقیقت اولیّه مخاطب در کلّ خطاب دوستان حق بوده و خواهد بود پس ایدوستان من تا
 آفاق محدوده را از فراق نیر أحديّه محزون و مکدر نیابید سعی نموده که بانوار تجلیات عزّ صمدیه اش
 مستنیر گردید و از منبع فیض رحمانیّه و معدن فضل سلطان أحديّه محروم نشوید فیا رَوْحًا لمن یتوجه إلیه
 بقلبه و یتظلّ فی ظلّه و یتقرّ الی فناء قدسه و یهرب عن دونه و یصل الی معین هدايته کذلک یا امر کم
 روح الأعظم إن أنتم من السّامعین در این حین روح نقطه اعلیٰ بر یمین عرش اُبهی واقف و بدین کلمات
 منیعه طیبه مبارکه لائح واضحه تکلم میفرماید ای بندگان من مقصودی از ظهورم و منظوری از طلوعم
 جز بشارت بر جمال محبوبم نبوده و نخواهد بود حجبات وهمیّه و سبحات غلیظه که در بین ناس سدی بود
 محکم و ایشانرا از سلطان عزّ قدّم ممنوع میداشت جمیع را بعضد قدرتم و ید قوتم خرق فرمودم چنانچه
 مشاهده نموده‌اید که در حین ظهور جمالم ناس بچه اوهام از عرفانم محتجب ماندند و در بیان بلسان
 قدرت جمیع را نصیحت فرمودم که در حین ظهور بهیچ شیئی از اشیاء چه از حروفات و چه از مرایا و
 چه از آنچه در کلّ آسمانها و زمین خلق شده از عرفان نفس ظهور محتجب نمانند چه که لم یزل ذات
 قدّم بنفس خود معروف بوده و دون او در ساحت قدسش معدوم صرف و مفقود بحتند کیف یصل
 المخلوق الی خالقه و المفقود الی سلطان الوجود لا فوالذی نفسی بیده بل یصلنّ الی ما قدر لهم من آثار
 ظهوراته و کذلک نزلنا الأمر فی کلّ الألواح إن أنتم تنظرون با جمیع این وصایای محکمه و نصایح متقنه
 بعد از ظهور جمالم که انوارش جمیع ممکنات را احاطه فرموده و بشأنی ظاهر و لائح شده که عیون ابداع

شبه آن ادراک نموده مع ذلك بعضی باعراض صرف قیام نموده‌اید و برخی بحاربه بر خواسته‌اید و بعضی بلا و نعم تمسک جسته و تشبث نموده‌اید فبئس ما فعلتم فی أنفسکم و ظننتم بظنونکم فوجالی کل من فی السموات و الأرض الیوم بین یدی ربّ الأرباب مثل کفّ تراب مشهود است فطوبی لمن عرج الی معارج القدس و صعد الی مواقع الأنس و عرف منظر الله المهیمن القیوم حال انصاف دهید اگر از این جمال احدیه و شریعه جاریه و شمس مشرقه و سحاب مرتفعه و رحمت منبسطه و قدرت محیطه خود را محروم سازید بکدام جهت توجه نمائید لا فوالذی نفسی بیده لم یکن لکم مقررّاً فی أصل الجحیم طهروا رمد عیونکم ثم افتحوها بحیّی ثم تجسسوا فی أقطار السموات و الأرض هل تجدون رحمةً أكبر عما ظهر لا فو منظری الأكبر لو أنتم من العارفين و لو تدورن فی الآفاق هل ترؤن قدرة أبداع من قدرة ربکم الرحمن لا فو نفسی المنان لو أنتم من الشاعرين باری ای عباد نظر کلّ را از کلّ جهات منصرف داشتم که شاید در حین ظهورم محتجب نمانید و از مقصود اصلی غافل نشوید حال ملاحظه میشود که کلّ مثل أمم قبل بل که أشدّ و أعظم بحجبات وهمیه و إشارات قلبیه و دلالات رقیه از مظهر جمال احدیه دور مانده‌اید و مع ذلك تحسبون انکم محسنون و مهتدون لا فو نفس البهاء لو أنتم تتفکرون و کاش بهمین مقادرها اکتفا مینمودید و دست کین بر سدره مبین مرتفع نمینمودید آخر ای غافلان سبب شهادتم چه بود و مقصود از انفاق روحم چه اگر بگوئید که احکام منزله بود این احکام فرع عرفان بوده و خواهد بود و نفوسیکه از اصل محتجب مانده‌اند چگونه بفرع آن تشبث نمایند و اگر بگوئید مقصود حروفات و مرایا بوده‌اند کلّ باراده خلق شده و خواهند شد یا قوم خافوا عن الله و لا تقیسوا نفسہ بنفوسکم و لا شؤنه بشؤنکم و لا جماله بجمالکم و لا آثاره بآثارکم و لا قوله بأقوالکم و لا سلطنته بما فیکم و بینکم و لا کلماته بکلماتکم و لا بیانه ببیانکم و لا مشیتته بمشیتکم و لا سکونه بسکونکم اتقوا الله یا ملأ البیان و کونوا من المتقين إن آمنتم بنفسی تالله هذا نفسی و إن آمنتم بأیاتی تالله نزل من عنده ما لا نزل علی أحد من قبل و إذا یشهد بذلک ذاتی ثم کینونتی ثم قلبی و لسانی و عن ورائی یشهد علیه ما یظهر من عنده إن أنتم من العارفين ای ملأ بیان خود را از نفس قدس رحمن ممنوع نمائید و تشبث باین و آن مجوئید من شاء فلیسمع نغمات الروح و من أعرض فإنه لخیر سامع و علیم ای ملأ بیان آیا ملاحظه نموده‌اید که در عشرین از سنین در مقابل اعدا بنفس خود قیام فرمودم بسا از لیلی که جمیع در بستر راحت خفته بودید و این جمال احدیت در مقابل مشرکین ظاهر و قائم و چه آیامها که خوفاً لأنفسکم در حجبات ستر خود را محفوظ و مستور میداشتید و جمال عزّ تمکین در ما بین مشرکین واضح و لائح و هویدا و مع ذلك اکتفا بانچه اعدا وارد آورده‌اند نموده‌اید اکثری از شما بحاربه بر جمال احدیه قیام نموده‌اید تالله إذا تبکی عینی و یحترق قلبی و یضطرب کینونتی و یقشعر جلدی و یدقّ عظمی و یتزلزل أركانی و لم أدر ما تریدون من بعد أن تفعلوا به و تردوا علیه بل إننا کما عالما بکلّ ذلک و کلّ عندنا فی ألواح عزّ محفوظ

حال اینست کلمات منزله اَحلی که لسان علیّ اَعلیّ بآن ناطق شده پس خوشا بحال آنکه کلمات الله را اصغا نماید و از کلّ من فی الأرض و السماء و از آنچه در او خلق شده خود را مطهر نموده بمدینه بقا که فِناى قدس اعزّ اُبهی است وارد شود فَهَنِيئًا لِلْمُوقِنِينَ وَ الْوَارِدِينَ وَ طوبى لمن ينظر کلمات الله ببصره و لا يلتفت الى إعراض العالمين چه که هر نفسی را بمثل این عالم خلق فرموده ایم چنانچه در عالم مُدن مختلفه و قراء متغایره و هم چنین از اَشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کلّ آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است پس یکنفس حکم عالم بر او اطلاق میشود و لکن در مؤمنین شؤنات قدسیّه مشهود است مثلاً سماء علم و ارض سکون و اَشجار توحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراق ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیه و انهار حکمیّه و لآئى عرّ صمدیه موجود و مؤمنین هم دو قسم مشاهده میشوند از بعضی این عنایت الهیه مستور چه که خود را بحجبات نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی بعنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس می نمایند و آثار قدرت إلهیه و بدایع ظهورات صنع ربانیه را در خود ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و هر نفسی که باین مقام فایز شد بِیَوْمٍ یُعْنِي اللهُ كَلًّا مَنْ سَعَتِهِ فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و بشأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده مینماید که جمیع اشیا را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه مینماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ينظر ببصر الله و اگر نفسی از این نفوس بثبوت راسخ متین در امر الله قیام نماید هر آینه غلبه مینماید بر کلّ اهل این عالم و یشهد بذلک ما حرّک علیه لسان الله بسطان القوّة و القدرة و الغلبة بأنّ تالله الحقّ لو یقوم أحدٌ على حبّ البهائم فى أرض الإنشاء و یحارب معه کلّ من فى الأرض و السماء لیغلبه الله علیهم إظهاراً لقدرته و إبرازاً لسلطنته و کذلک کانت قدرة ربّک محیطاً على العالمين و چون در هر شئی حکم کلّ شئی مشاهده میشود اینست که بر واحد حکم کلّ جاری شده و اینست سرّ آنچه بمظهر نفس من قبل الهام شده ﴿مَنْ أَحْيَا نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود لذا میفرماید اگر نفسی را حیات دهد مثل آنست که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی نفسی را قتل نماید مثل آنست که جمیع عالم را قتل نموده إِذَا تَفَكَّرُوا فى ذلک یا اولى الفکر و هم چنین در مشرکین بهمین بصر ملاحظه نمائید و لکن در این نفوس ضدّ آنچه مذکور شده مشهود آید مثلاً سماء إعراض و ارض غلّ و اَشجار بغضاء و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اُوراد فحشاء این چنین تفصیل دادیم از برای شما بلسان مختار که شاید در بحور حکمیّه و معارف إلهیه تغمّس نمائید و بر فُلك اُبهی که بر بحر کبریا الیوم جاریست تمسک جسته از واردین او محسوب شوید پس خوشا حال شما اگر از محرومان نباشید بگو بحتجبین از جمال که قسم بسطان عرّ اجلالم که این شمس مشرقه از افق عرّ اُحدیه با کجام غلّ مستور

نماند و بحجبات بغضاء محبوب نگردد و در کلّ حین در قطب زوال مشرق و مضی و بنداء ملیح حزین میفرماید که ای عباد خود را از إشراق این شمس لائح ممنوع مسازید و از حرم خلد ربّانی خود را محروم مدارید اینست حرم الهی در ما بین شما و این است بیت رحمانی که ما بین اهل عالم در هیکل انسانی حرکت مینماید و مشی میفرماید و اینست منای عالمین و مَشْعَرِ عَزَّ توحید و مقام قدس تفرید و حِلُّ الله المقتدر العزیز الفرید که در ما بین خلق ظاهر شده و مشهود گشته جمیع مقرّبین برجای این یوم جان داده‌اند و شما ای محتجبین خود را باین و آن مشغول نموده از منظر سبحان دور مانده‌اید فوا حسرة علیکم یا ملأ الواقفین قسم بخدا آنچه بر مظاهر احدیه وارد شده و میشود از احتجاب ناس بوده مثلاً ملاحظه نما در ظهور اولم که باسمی علیّ علم در ما بین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اول علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگر چه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد و لکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده‌اند مشاهده کن که اگر ناس خود را معلق برد و قبول علماء و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علماء نمی ماند چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه مینمودند البتّه بساحت قدس الهی میشتافتند و لا بد بشریعه قدّم فائز میگشتند و حال هم اگر اهل بیان از تشبّث برؤسا خود را مقدّس نمایند البتّه در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سخاب رحمت رحمانی محروم نگردند باسهم حجبات غلیظه را بر درید و اَصْنَام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آرایش ما سوی الله مطهر نمائید و در موطن امر کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در این صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجالم مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال نمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده‌ام هر گز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود این است از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم پس حال قدری تفکر نمائید تا بصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیه و جواهر آثار ملکوتیه که در این لوح منیعه ابدیه بخطاب محکمه مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرّ قصوی و سدره منتهی و مکمن عزّ اُبهی دور مگردانید آثار حق چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لائح است و هیچ شأنی از شوّن او بدون او مشتبه نگردد از مشرق علمش شمس علم و معانی مُشْرِق و از رضوان مدادش نفحات رحمن مُرْسَلُ فَهْنِيئًا لِلْعَارِفِينَ

باری ای برادران قسم بجمال رحمن که اگر نه این بود که مشاهده شده معدودی محدود که قد علم
 نموده‌اند و بکمال سعی و اجتهاد در قطع سدره ربّ الایجاد ایستاده‌اند هر گز لسان بیان نمیگشودم و
 بحرفی تفوه نمی نمودم و لکن چکنم که این معدود نالایق نابالغ بجل ریاست تشبث نموده و بزخرف دنیا
 تمسک جسته ناس را بکمال تدبیر و منتهای تزویر از شاطیء قدم منع مینمایند و مقصودی نداشته و ندارند
 جز اینکه جمعی را مثل اهل فرقان در ارض تربیت نمایند که مبدا وهنی ریاست وارد شود این است
 شأن این عباد و چون ملاحظه نموده‌اند که انوار شمس قدس قدمیه عالمیان را احاطه فرموده و اعلام
 عزّ ذکریه در کلّ بلاد منصوب شده و اشتهار یافته لذا بخدعه برخواسته‌اند و بنسبتهای کذب و مفتریات
 نالایقه نسبت داده‌اند که شاید باین مفتریات مردمرا از حضور در مقرّ سلطان اسماء و صفات ممنوع
 سازند و بکمال وساوس مشغولند و عن قریب است که نعیق اکبر در ما بین خلق مرتفع شود و حجابهای
 وهم نفوسرا احاطه نماید پس تو پناه بر بحقّ در چنین یوم و این لوح را در بعضی از ایام ملاحظه نما که
 شاید روائح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدره غلیه را از تو منع نماید و تو
 را در صراط حبّ محبوب مستقیم دارد باری بهیچ رئیسی تمسک مجو و بهیچ عمّامه و عصائی از
 فیوضات سبحان ابهی ممنوع مشو چه که فضل انسانی بلباس و اسماء نبوده و نخواهد بود اگر از اهل عمایم
 بظهورات شمس مستشرق و مستضئ گشتند یذکر اسمائهم عند ربک و إلا ابدأ مذکور نبوده و نخواهند
 بود پس بشنو لحن ابداع امنعم را اگر فضل انسان بعمّامه میبود باید آن شتریکه معادل الف عمّامه بر او
 حمل میشود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده مینمائی که حیوانست و گگاه میطلبد زینهار
 بمظاهر اسماء و هیاکلیکه خود را بعمایم ظاهریه و البسه زهدیه می آریند از حق ممنوع مشو و غافل مباش
 الیوم ملکوت اسماء در حول شجره امر طائف و بحرّ فی مخلوق و دیگر آنکه زهدیکه محبوب حقّ بوده آن
 اقبال بحقّ و اعراض از ما سواه بوده و خواهد بود نه مثل این عباد که از حقّ غافل و بدون او مشغول
 شده مسرورند و اسم آن را زهد گذارده‌اند فبئس ما اشتغلوا به فسوف یعلون یکنغمه از نغمات قلم
 خالصاً لوجه الله بر تو و اهل ارض از مشرق کلّهات اشراق مینمایم و القا میفرمایم که شاید راقدین بستر
 غفلت را بیدار نموده از هبوب اریاح روحانی که از افق صبح نورانیم مهبوب است آگاه نماید و آن
 اینست که نقطه اولی روح من فی الملک فداه بجمّد حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر
 محسوب بود مرقوم فرموده‌اند که مضمون آن اینست که بلسان پارسی ملیح مذکور میشود ﴿ که ما
 مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را بالواح مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف باو میشدی و
 ساجد بین یدی او میگشتی هر آینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده و از حرف اول تو
 محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد و لکن تو از
 این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بانکه سزاوار بود ﴿ انتہی

حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علی که فرستاده‌اند نزد شیخ مذکور ملا علی بسطامی بوده و دیگر ملاحظه قدرت مظهر ظهور را فرمائید که بحر فی از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاهای احدیه و مظاهر صمدیه را خالق فرماید و مبعوث نماید هر آینه قادر و محیط است و مع ذلک تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و باین اذکار خَلَقَهُ عَتِيقَهُ ناس را از منبع عز رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظهر قلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آنهم مخصوص و محدود نبوده بشأنیکه میفرماید ﴿إِلَهِي فابْتعث في كل سنة امرأة وفي كل شهر امرأة بل في كل يوم امرأة وفي كل حين فاطهر امرأة لتحكين عنك﴾ و این فضل در مرایا موجود مادامیکه از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کل مفقود و غیر مذکور تالله ایوم مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است بلکه طوریون منصعق شده‌اند أَحْسَنُ الْقِصَصُ که بقیوم اسماء مذکور و موسوم است و بیان فارسی که از لطیفه کلمات الهی است ملاحظه نمائید تا که جمیع اسرار مشهود آید و این بیانات از برای مستضعفین ذکر میشود و الا آنانکه بر مقرر اعرفوا الله بالله ساکنند و بر مکن قدس لا یعرف بما سواه جالس حق را بنفس او و بما یظهر من عنده إدراک نمایند اگر چه کل من فی السموات و الأرض از آیات محکمه و کلمات متقنه مملو شود اعتنا نمایند و تمسک نجویند چه که تمسک بکلمات وقتی جایز که منزل آن مشهود نباشد فتعالی من هذا الجمال الذی أحاط نوره العالمین باری این قلب نه بمقامی محزون شده که قادر بر اظهار لآلی مکنونه شود و یا إقبال بتکلم فرماید چه که مشاهده میشود که امر الله ضایع شده و زحمتهای این عبد را نفسیکه بقول او خلق شده بر باد فنا داده اگر چه فی الحقیقه اینگونه امور سبب بلوغ ناس شود و لکن چون اکثری ضعیفند و غیر بالغ لذا محتجب مانند و لکن إن ربک لغنی عن مثل هؤلاء و انه محیط علی العالمین باری راضی مشوید که مثل أهل فرقان باشید که باسما تمسک جوئید و از منزل اسماء محبوب مانید و کلماتی تلاوت نمائید و از مظهر و منزل آن محروم گردید چه که ایوم اگر کل من فی السموات و الأرض مرایای لطیفه شوند و بلورات رفیعه منیعه ممتنعه گردند و بعبادت اولین و آخرین قیام نمایند و أقل من حین در این امر بدیع توقف نمایند عند الله لا شیء محض مشهود آیند و معدوم صرف مذکور گردند آیا مشاهده نموده‌اید که آنچه ملا فرقان ذکر مینمودند کذب صرف بود و احدی را در این ظهور از آنچه بآن متمسک بوده‌اند نفع نبخشید مگر آنانکه بقوه یقین بشریعه رب العالمین وارد شدند پس بشنو نغمه ربانی و بیان عز صمدانی را و بگو بسم الله الأقدس الأبهی و بإذنه الأرفع الأمنع الأقدس الأعلى و از فنای باب رضوان باصل مدینه وارد شو لتشهد نفسک غنیاً بغناء ربک و ناطقاً ببناء بارئک و عارفاً بنفس مولاک و تجداً ما تقر به عیناک و تفرح به ذاتک و تسر به کینونتک و تكون من الفائزین این است وصیت جمال قدم أحبای خود را من شاء فلیؤمّن و من شاء فلیعرض و

اگر بانچه ذکر شده فایز شدی و بلقاي جمال رحمن مفتخر گشتی بايست بامر و صيحه زن میان عباد و
 بنغمه احلايم فانطق بين السموات و الأرض بأن يا ملأ البيان تالله الحق قد أشرق شمس العرفان عن أفق
 السبحان و طلع عن غرف الرضوان هذا الغلام و على وجهه نضرة المنان و بيده نحر الحيوان و يسقى
 الممكآت باسمى الأبهى هذا الرحيق الحمراء إذا فاسرعوا يا ملأ الإنشاء من مظاهر الأسماء ليظهر عليكم لآئ
 المكنون من هذا الكوب المخزون الذي ظهر على هيكل اللوح و استسقوا منه أهل ملأ الأعلى في مواقع
 القصوى و إذا شربوا أخذتهم جذبات الرحمن و نفحات السبحان و نطقوا في أعلى الفردوس بربوات الأنس
 تالله الحق هذا لرحيق مختوم تالله الحق هذا نحر التي قد كانت مكنونة تحت حجابات الغيب و محفوظة تحت
 خباء العز و مستها أنامل الرحمن في عرش الجنان و أظهرها بالفضل بهذا الاسم الذي ظهر بالحق و أشرق
 عن وجهه بدائع الأنوار في السر و الإجهار و قرّت به أعين المقربين ثم عيون المرسلين ثم ما كان و ما
 يكون و أنتم يا ملأ البيان لا تحرموا أنفسكم عن منظر الرحمن كسروا أصنام الهوى باسمى الأبهى ثم أخرجوا
 سيف البيان من غمد اللسان و غنوا برنوات الأهل بين ملأ الإنشاء لعل الناس يستشعرون في أنفسهم و
 يخرجون عن خلف حجاب محدود قل أتظنون في أنفسكم بأن هذا الفتى ينطق عن الهوى لا فوجماله الأبهى
 بل كان واقفا بالمنظر الأعلى و ينطق بما ينطق روح الأعظم في صدره الممرد الأصفى تالله الحق علمه شديد
 الأمر في جبروت القصوى و عرفه قوي الروح في ملكوت الأسنى و ينطق بالحق في كل حين بما ينطق
 لسان الأمر في سراق الأخفى تالله هذا هو الذي قد ظهر مرة باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم علي ثم
 بهذا الاسم المبارك المتعالى المهيمن العليّ المحبوب و إن هذا الحسنى بالحق قد ظهر بالفضل في جبروت
 العدل و قام عليه المشركون بما عندهم من البغى و الفحشاء ثم قطعوا رأسه بسيف البغضاء و رفعوه على
 السنان بين الأرض و السماء و إذا ينطق الرأس على الرماح بأن يا ملأ الاشباح فاستحيوا عن جمالى ثم
 عن قدرتى و سلطنتى و كبريائى و ردوا الأبصار إلى منظر ربكم المختار لكى تجدونى صائحا بينكم بنغمات
 قدس محبوب فأنصفوا إذا فى ذواتكم إن تجعلوا أنفسكم محروما عن حرم القصوى و هذا البيت الأظهر
 الأحكم الحمراء فبأي حرم أنتم تتوجهون ثم تطوفون خافوا عن الله ثم افتحوا أبصاركم لعل تشهدون لحظات
 الله فوق رؤسكم ثم ملكوته أمام وجوهكم لعل أنتم تستشعرون فى أنفسكم و تكونن من الذين هم يفقهون

أن يا نصير إنا أحببناك من قبل و نحبك حينئذ أن تكون مستقيما على حب مولاك و أرسلنا إليك ما
 يكفى فى الحية شرق الأرض و غربها و تستبشر فى نفسك و تكون من الذينهم ببيشارات الروح هم
 يفرحون و إذا وصل إليك هذا اللوح قم عن مقعدك ثم ضعه على رأسك ثم ولّ وجهك الى وجهى
 المشرق العزيز القيوم و قل أى رب لك الحمد بما أنزلت عليّ من سماء جودك ما يطهر به العالمين أى
 رب لك الشكر بما أشرقت عليّ من أنوار شمس وجهك الذى بإشراق منه خلق الكونين أى رب لك

الحمد على بديع عطاياك وجميل مواهبك و أسألك بجمالك الأعلى في هذا القميص الدرّي المبارك
الأبهي بأن تَقْطَعَنِي عن كلّ ذكر دون ذكرك و عن كلّ ثناء دون ثنائك ثم أَلْهِمْنِي ما يقومني على
رضائك و يمنعني عن التوجّه الى العالمين أي ربّ أنا الذي قد فرطتُ في جنبك هب لي بسُلطان عنايتك
ولا تدعني بنفسى أقلّ من حين أي ربّ لا تَطْرُدْنِي عن باب عزِّ صمدانيّتك و فناء قدس رحمانيتك ثمّ
أَنْزِلْ عَلَيَّ ما هو محبوب عندك لأنك أنت المقتدر على ما تشاء و إنك أنت العزيز الكريم أي ربّ
فأرسل عليّ نسائم الغفران من شطر اسمك السّبحان ثمّ أضعدي الى قطب الرّضوان مقرّ اسمك الرّحمن
الرّحيم ثم اغفر لي و لأبي ثمّ التي حملتني بفضل من عندك و رحمة من لدنك و إنك أنت أرحم
الراحمين أي ربّ قَدِّرْ لي ما تختاره لنفسى ثمّ أنزل عليّ من سماء فضلك من بديع جودك و عنايتك ثمّ
أقضي من لدنك حوائجي و إنك أنت خير مُقْضَى و خير حاكم و خير مُقَدِّر و إنك أنت الفضال القديم
ثمّ بعد ذلك فأشدّد ظهرك على خدمة الله و أمره ثمّ انصره بما أنت مستطيع عليه و لا تجحد في نفسك
و لا تستر كلمات الله عن أعين العباد فانشرها بين يدي المؤمنين إياك أن لا يمنعك اسم أحد و لا رسم
نفس بلّغ أمر مولاك الى من هناك و لا تتوقّف فيما أمرت به و كن على أمر بديع أوّلا فانصح
نفسك ثم انصح العباد و هذا ما قدرناه لعبادنا المخلصين أن استقم على حبّ مولاك على شأن لن يزلّك
من شئ عن صراطه و هذا من فضلي عليك و على عبادنا المحسنين ثم اعلم بأن يحضّر عندك مَنْ يمنعك
عن حبّ الله و إنك لما وجدت منه رواجِ البغضاء عن جمال السّبحان أيقن بأنّه هو الشيطان و لو يكون
من أعلى الإنسان إذا تجنّب عنه ثمّ استعدّ باسمي القادر القدير المحكم الحكيم كذلك أخبرناك من نبا
الغيب لتطلع بما هو المستور عن أنظر الخلائق أجمعين

أنا يا نصير تجنّب عن مثل هؤلاء ثم فر عنهم الى ظلّ عصمة ربّك و كن في حفظ عظيم ثم اعلم بأن
نفس الذي يخرج من هؤلاء إنّه يؤثّر كما يؤثّر نفس الثعبان إن أنت من العارفين كذلك ألهمناك و
علمناك بما هو المستور عنك لتطلع بمراد الله و تكون على بصيرة منير طهر يدك عن التّشبّث الى غير الله
و الإشارة الى دونه كذلك يأمرك قلم القدم إن أنت من السّامعين قل يا ملأ البيان تالله الحقّ تأتيكم
صواعق يوم القهر ثمّ زلازل أيام الشّداد ثمّ هبوب أرياح كره عقيم و يأتيكم هيكّل النار بكتاب فيه ردّ على
الله المهيمن العزيز القدير و إننا قدرنا لكلّ مؤمن بأن لو اطّلع بذلك و استطاع في نفسه يأخذ قلم القُدرة
باسم ربّه المقتدر القدير ثمّ يكتب في ردّ من ردّ على الله و كذلك يجزي ربّك جزاء المشركين تالله الحقّ
قد أخذنا ترابا و عجنّاه بمياه الأمر و صورنا منه بشراً و زيناه بقميص الأسماء بين العالمين فلها رفعنا ذكره و

أشهرنا اسمه بين ملاء الأسماء إذا قام على الإعراض و حارب مع نفسى المهيمن العزيز العليم و افتى على قتل
الذى بذكر من عنده خُلق و خُلقت السموات و الأرض و إننا لما وجدناه فى تلك الحالة سترنا فى نفسنا
و خرجنا عن بين هؤلاء و جلسنا فى البيت الوحدة متكلا على الله المهيمن العزيز القديم كذلك فصلنا
لك الأمر لتطلع بما هو المكنون و تكون على بصيرة منير و إنك طهر النظر عن مثل هؤلاء ثم توجه بمنظر
الاكبر مقر العرش مطلع جمال ربك العزيز المنيع ليحفظك عن سهم الإشارات و يجعلك ناطقا بثناء
نفسه بين العالمين إذا قم على ذكر الله و أمره و ذكر الذين آمنوا بالله الذى خلقهم و سواهم ثم التى عليهم
ما ألقيناك فى هذا اللوح ليكون من المتذكرين ثم من معك من أهلك الذين آمنوا بالله و آياته من كل
إنث و ذكور و من كل صغير و كبير و الحمد لنفسى المهيمن المقتدر العزيز القديم تالله هذه الكلمة فى آخر
القول لسيف الله على المشركين و رحمته على الموحدين

ذكر شده بود كه همیشه مع مراسله هديه بساحت عزّ رسول ميداشتی و حال بجهت عدم استطاعت
ظاهره از این فیض محروم گشته هر گز از این محزون نبوده و نباشید تالله الحق جبک ایای نخیل عن
خزائن السموات و الأرض إن تكون ثابتا علیه و كذلك نزل الأمر من جبروت عزّ بدیع أن لا تحزن فى
ذلك لأن الخیر كل بیده فسوف یغنیك بفضله إذا شاء الله و أراد و إنه ما من أمر إلا بعد إذنه له
الخالق و الأمر یحکم ما یشاء و إنه هو العليم الحكيم و إن جبک لو یطهر عن إشارات المنیع یجعله الله من
کنز لا یفنى و قص لا تبلى و خزائن لا تخفى و عزّ لا یغطى و شرف لا یغشى كذلك حرک لسان الله
الملك العزيز العليم لتسکن فى نفسک و تفرح فى ذاتک و تكون من الصابرين و المتوكلين